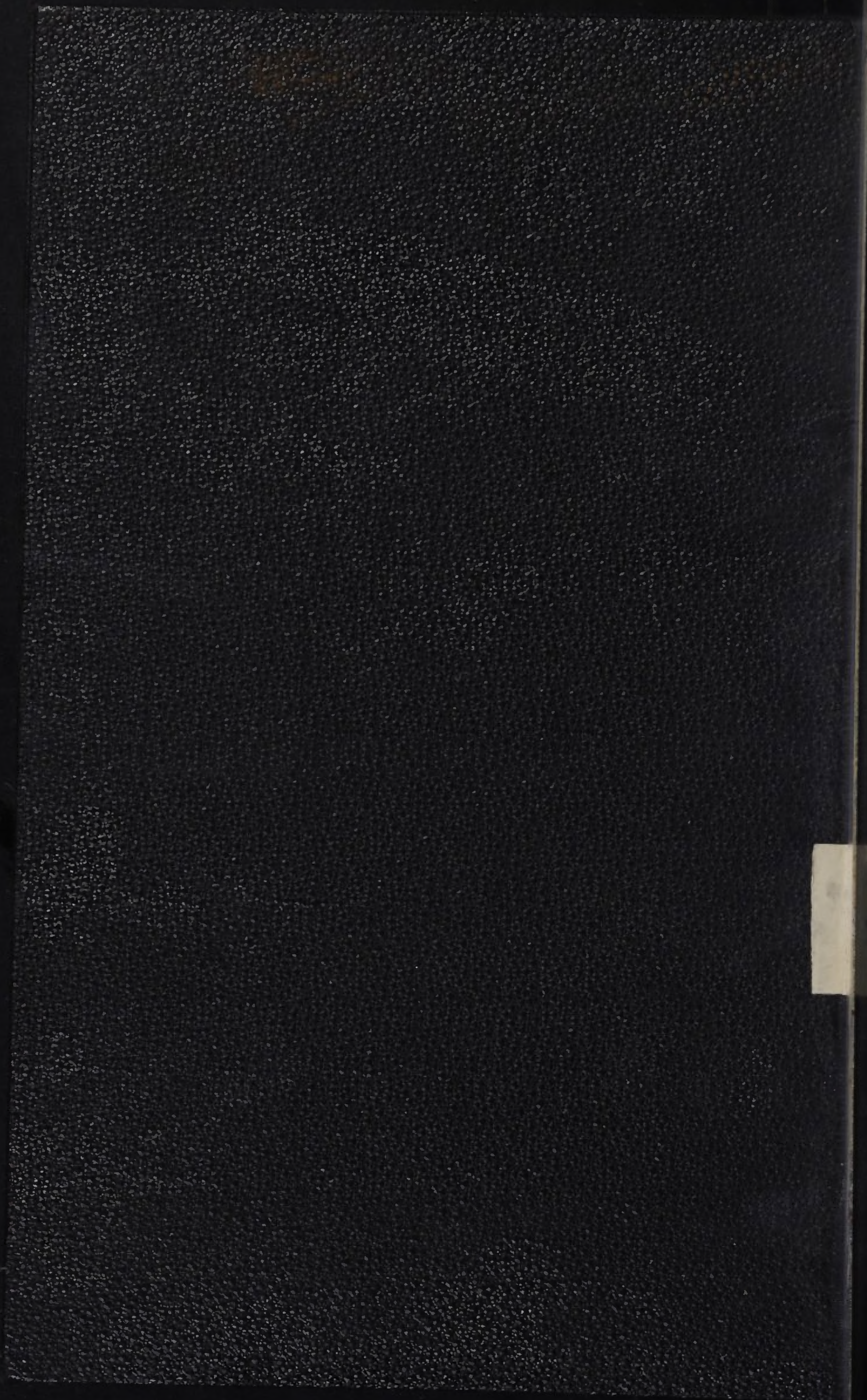


M 90

Tuḥfatu'l-mujarrabāt (?)

incomplete, containing prescriptions of popular medicine, alchemic and occultistic advices, etc.
+ begins with the 9th bāb.

Copied about the beg. of the XVII/XIX c.

۹۵

رساله تحفة المحبان

بسم الله الرحمن الرحیم

باب نهم علاج کلف یعنی چهای که بر روی مردم افتد مشتمل
بر یک فصل است فصل اول بیارد کنجد سیاه در
توبره سیاه و جلوز بر سرش متقابل سوده با شیر بساید
و بر چهای بمالد و طلا کند دفع شود نوع دیگر عنبروت
سفید ده درم بگیرد و بجذرم با شیر تازه بساید و بر روی
بمالد دفع شود تا سه هفته بمالد نوع دیگر گل چینه در رگ
و پوست ماهی سوده طلا کند چهای بر طرف شود نجاست
کند چهای بر طرف شود گل چینه را با آب لیمو طلا
کند دفع شود نوع دیگر بیارد بار اندراش و در میان آن چدر کاله
زرد چوب بیندازد و بعده نزدیک دیگدان دفن کند [illegible]

اگر در انکار [illegible]

بزالو بعده بکشند و آب ... بمالد چنین ... کرت
چنین کنند جهای پر طرف شود تخم ترب بکوبند و
با ... تازه بر جهای بمالد نیکو شود خون خرگوش
تازه بمالد جهای دفع شود باب علاج دفع
دیدان ... بر ... ایندر شکل
بر کاغذ بنویسد و بر چوب بنهد و در یک حلقه نقش
میخ آهن بزنند به شود بهتر و اگر نه در حلقه سوم چهارم
بزند نیکو است ... دیگر یا ... بنویسد
بر کاغذ و بعد از آن میخ آهن در حلقه میم زند و حاجب
داد را بگوید که درد نکند اگر بگوید در حلقه
عین زند چنین هر جا که درد ... میخ را آنجا
محکم کنند دیگر یا ... باریک سوده بر ... دن
بهند سیاه بمانند لطیف شود تا پنج سال
رنگ زایل نشود در رنگ کردن انگشتان
بنفش بیارد ... درم ... درم
مرداسنگ ... درم زاج ... دستیاب ... یقا
مسر دالم

هو الشافی

باب دهم در رنگ کردن دندان و انگشتان مشتمل بر سه فصل است

فصل اول بیارد لیموی بسیار و دندان از آب لیمو ترش کند
بعده رنگ لاکه با ترشه مذکور بر دندان نهد دندان سرخ گردد
دیگر بیارد شنگرف و بساید در پنبه باریک لاکه با ترشه
لیمو آمیزد و دندان را از ترشه اول ترش کند و آن آمیخته را
بر دندان نهد تمام شب بدارد همچو مرجان سرخ و آبدار گردد فصل دوم
سیاه کردن دندان بیارد توتیای سبز و هلیله هر دو را بر تخته
آهن یا سنگ سفید بساید و با ترشه بر دندان بمالد دندان سیاه
گردد هجم بیم باده ماجوپهل گلاب یک باد توتیای
سبز یک درم املج سه درم کافور سه درم کوفته بیخته یکجا کند
هر که تکلف خواهد اگر بر دندان بمالند هیچ دندان رنگ
گیرد و دندان بقباحت سفید شود و اگر بر دندان بنهد بقباحت
سیاه یکرنگ شود تا سبال بوزن چهار پهلوی وبلدیه
موز [illegible] پهلوی بیارد یک سفال آب نار سمده و در میان
[illegible] و آن قدر آب در وی کند که همه محرق شده برآرد
[illegible] آلو سنگ بساید و در میان آن اندک کوسیس

انداله و بازلب باید تا برنگ سیاه شود مجلی که خوب سیاه
رنگ دهد فردا آنرا وقت شب بر دندان نهد دندان سیاه شود
بباید هلیله سوخته و بنجشه هم سبز زاج زرد نه درم
کمافته سقد چهار و نیم درم و صمغ و کوببس سه درم همه کوفته
باریک کرده در آب غلوله تیز دو وقت شب بر دندان نهد سیاه
نهایت لطف شود تا پنج سال رنگ زایل نشود فصل سوم
در رنگ کردن انگشتان بنفش بباید حنا بیست درم اهک
سه درم مردارسنگ سه درم زاج و صمغ عربی و کتیره سه
مثقال لاجورد نیم مثقال سوده با سفیدهٔ تخم مرغ خمیر کند و بر
دست بربندد نهایت خوش رنگ و خوب گردد
باب چهارم در خضاب و کلف مستعمل بر ریش فصل اول
فصل اول بباید هلیله کابلی و بلیله و آمله و بیخ نیل و هلیلج و بنکره
سیاه بوزن برابر باید و با کمیز گوسفند با یز حل کند و در
ورنیس بماند سیاه شود بباید پنج بار الحیای سیاه و
بیخ انار و بیخ گل لاله هر سه را در سایه خشک کند هر کدام
را جدا جدا بکوبد و جامه بیز کند همان مقدار که ابر ... سه
دارد ...

دارو بباشد روغن کنجد سیاه در خمره کند و روز یکشنبه در
آب روان در زمین گور کند و سر خمره چنان محکم کند که آب
درو نرود بعد از پانزده روز بیرون آورد و این روغن را در سر
و ریش مالد و در آفتاب نشیند و بیخ در وهن کند دخل و الله
که بیخ در وی سیاه شود و سپید نشود   باب پوست انار
و هلیله و کابلی و بیخ نیلوفر از هر یک نیم سیر و نقف این جمله
دارو شیره شکر بار کند و در دیگ آهنی کند لب و یکروز در
در زمین دفن کند بعد از آن بیرون آورد و بجای روغن در سر و
ریش بمالد و ساعتی بدارد و بیخ در وی کند چون سیاه
شود پس گل ملتانی زرد در کاچی اندازد و از آن سر و ریش
بشوید به غایت سیاه شود که سه سال بماند مجرب است
بیاورد بگیرد سیاه صبح ناشتا یک لقب و شب نخورد
تا مدت ۴ سال موی او سپید نشود   باب دوازدهم
علاج کوفته مشتمل بر یک فصل است   فصل اول
نمک سنگ و جو کهار و نمک گره و نمک و پیلو و
استخوان از هر یک ۴ درم بلبل کرد ... درم سوده و بخته

در آوند گلی آب با رسیده کند و نشره جو لیمو در وی ریزد و
آن آوند را در سایه نگاه دارد تا جمله خشک شود پس از آن
اوند بیرون آرد و بستاند وقت حاجت [illegible] حبه در [illegible]
تا آن بجد و فرو برد استسقاء سبز را نافع آید و کوله سال
و [illegible] دفع کند دیگر نمک سنگ و پلپل دراز و پلپل
گرد و [illegible] و زیره سیاه و دانه [illegible] و انگشره یکجا
کرده در [illegible] لقمه [illegible] بخته اندازد و بروغن [illegible] بریان
کند و بخورد و هم در عقب او طعام دیگر بخورد تا باد و کوله
شکم دفع کند تا [illegible] علاج باد خوره [illegible] در ریش و ابرو [illegible] مردم
می‌شود اگر [illegible] ریش با سبب موی بریزد هیچ چوبی و پلپل گرد
و [illegible] سپید [illegible] هر سه برابر باید موضع باد خوره را باحک [illegible]
[illegible] بعد از آن ادویه مذکور طلا کند دفع شود مجرب است
باید از جای ریختن موی را به جا [illegible] چندان [illegible] خون بر آید
بعده [illegible] یکجا کرده بکوبد و بر آنجا بمالد [illegible] ریش
و باد خوره را دفع کند و موی تازه بر آید اگر روغن بادام
بمالد موی نریزد اگر حجامت در عقب [illegible] کند موی نریزد
اگر [illegible] تازه بر آید اگر [illegible] موی [illegible] نریزد
و سر و ریش [illegible] چند مره [illegible] آب [illegible]
بستاند

هو

بستاندوغی لب را بجالد سوری بزرده انجه رنجبه باشد بار براید مجرب است

بجای بارخوره جیند کلک بزند بعد از ان تمکنک و شنجار ورا حوبه سه روز بران

موضع طلا کنند بارخوره دفع شود سم است بسوزد و با زرنیک اسس برده

با روغن کنجد طلا کنند دفع شود باب ... دمعید اعضاء از عنکبوت

و بهلاوه مشتمل بر دو فصل است فصل اول از عنکبوت بزرک که

اثر اید با اکر کوینید در اندام پیدا شود بیار روغن تلخ ... و

پنیر و لبس لن روغن را در جای که عنکبوت بر اوده باشد مالد به شود

اگر عنکبوت خورد در اندام پیدا شود ارشگهوره شاخ خرا کنند شیره از شاخ

و برک طاهر شود در ناف خود مالد به شود بوعد بگر کهسلی واد حوبه بستاند و مالد

به شود ... از بهلاوه اگر در اندام بسی بهلاوه براید همره در اندام مالد به شود

بوعد بگر کنجد سیاه ... الحال مالد به شود بوعد بگر اگر خواهد که بهلاوه بخورد و مضرت نساند

و جراحت نشود بلادر درست با پاره کنجد سیاه در روغن کند و بجاود برین نوع

المقدار که خواهد بخورد هیچ مضرت نرسد باب ... بیار دخت علد سانده

و کوشت ابدا بکیرد و بیز دو بکوبد و قیمه بسازد و اگر خشک شاید بکوبد و آزار کند

بعده بیارد سیماب نیم سیر و کبریت نیم سیر زرد و ابهم خوب بساید و ان

بار کنند با شیره برک تنبول بساید تا همه یکی شود و حبها علوله

سرخ چوب ... ابدا در قفص کهاید لاو و هر روز کان اکال

غلوله خوردن فرهد و غدای مرغ الو گندم با روغن ستور بدهد و در اطعام مرغ

مالکیان آمدن بدهد چون چهار روز بیلدیلو پس انزال بسمل کند و خمیر

او کاهدیلو و بهر وسنکلم پاک کند بعده بروغن گاو مربان کنند و خواهر نهار

او جدا ساخته گوشت اوراکلویدو بهار و جو ربوبه و بسباسس وا سنند

سوخشی و بدر البنج و بیخ افیون و تخم سمندر سوکه و تخم گندر و تخم هزب و تخم تره

و بوعشی حبابه و بسه بید و سنا و رو هستکند و امرکند و کهنه کند و دار خلی

و کبابه و سنبل و بهشبهی و تیر لتک و قرنفل و مصطکی و سمندر و هل و مو

جبرس و صمغ و طلق کشته و قلعی کشته و راهن کشته و نقره کشته از

هر یک کمان درم همه را ساویده در جامه بیخته پاپ برک تنبول

معجون بهالوه داره بعده لل گوشت مرغ باریکند و در شهد اندالو و

روز در انبار کاهدلو بعدلر چهار روز بکنه هر روز مقدار بلدرم غلوله

بخوبلو و بالای او غدای طعام مرغ و روغن ستور و گوشت تازه بخوابلوبدر ممان

چهار روز چنان قوت بدید اولدیکه پهلوان کردد و ده عورت را

خوشنود کرداند اگر پیر خورد جوان کردد اگر جوان خورد پیر نکردد

در ستی گونکه امساک بجار وکاوله ازا ۱۱۱ ... ۲ گونه بکور بمقدار ایکه

بیشه نولاس ... و سیم وران خاک ... امقدار ۳ درهم در ان ... کنند

تا خشک ... بعده ... گرد ... بکنید ... کنند

بعده

وگر کشته

تا خشک شود بعده بیارد بیضه مرغ را اول بشکند که سفیده و زرده [illegible] و باکد

بعده بیضه را در گل حکمت گیرد و محکم مهر کند تا هفت روز بدارد

که نیکو خشک شود بعده در کوره آتش بدارد تا ده ساعت بعد از آن

بیرون آرد تا سرد شود بعده بیرون آرد سیماب کشته شود تا آنکه اگر

گونه در وی هیچ باشد امساک شود — بیارد کرم کنجایی

و ببرد سه عدد هر [illegible] را یکجا آس کند در پنبه بپیچد بلیته ساخته شود بعده

روغن شتور بمالد و در چراغ اندازد و از چوب انار سه پایه کند

چراغ را بالای آن پایه نهد و نزدیک پلنگ خود بدارد

تا آن الت مرد و عمق [illegible] عورت [illegible] ایکنشان [illegible]

از [illegible] را الت مرد دراز [illegible] عورت تا در آن الت

و عمق فرج حلوم شود والله اعلم — در انواع جماع هشتاد و چهار

نوع است [illegible] نوع [illegible] از [illegible] بیرون [illegible] زبان

لذت [illegible] و جماع [illegible] پهلو [illegible]

پس از جمیع انواع [illegible] که مردم [illegible] دل

[illegible] موسکی [illegible] که [illegible] نیکست [illegible]

[illegible] حمل [illegible]

در ده سیر آب بجوشانند چون یک سیر بماند بگذارند تا بالاید صاف کرده
بخورند تا دو سه هفته پرهیز کنند هر روز بخورند حمل ساقط شود اگرچه مرده هم باشد
بیرون افتد تمار رد انگوزه و نمک سنگ هر یک بوزن دو پهلو بیلی
در سه سیر آب هندی بجوشانند و گرم بخورند اسقاط شود اگر گوشت
ماهی را در زیر خود دود کنند اسقاط حمل شود اگر بچه در شکم عورت
بمیرد یا اشکال نزول که آید از آنجا در شکم بماند چهار دانگ ازین سیر
حلقه کنند و در پای جیب عورت بندند بچه مرده و للاول و هر علتی که
در شکم باشد بر آید چون عورت را حیض بگذرد بعد از آن
دو سه روز چهار و پنج حبه ... و ابر از منش پنج ... بر ازی ...
ایشان تمام ... در ار حمل نشود اگر عورت خواهد که عقیمه شود
... هر روز یکدرم بخورد مدت یکماه تا زنده باشد
باز نگردد اگر ... ... بار نگیرد هر قدر که علوله بخورد
... بار نگیرد ... یک علبله ... یکسال بار نگیرد
هر قدر علوله که بخورند همان قدر سال بار نگیرد ... اول
... روز یکشنبه ... ... و للاو با لله
بار نگیرد اگر ... دلال بار نگیرد
اگر ... مقدار ... با نمک و شراب بخورد ...

زیدان اسپیر با گوشت گوسفند بپزد و بخورد تا را بخوراند هر که او را ز پلکرد الا شو آیت

خود را با روغن کنجد چرب کند و فرا سم للد عورت هر که ناپاکرد

کم سفال شهوت زنان بسیار و قضیب گاو سرخ و خشک کند

و یک مثقال از آن بسا و بیده با برگ تنبول خوردن فربه شهوت

عورت چنان بریده شود که نخوشیر خود هر که برد و یک پاره در دیر رود لما انزال

عورت نبات گرمی که در بره ها کجنکله و سی هم ابزار در کهر و بالیدالو هر شود

را که با برگ تنبول بدرد فی الحال انزال کند   سیماب نیم درم

کافور چینی نیم درم سهاگه یک درم با شهد خلط کرده بسیار بساید و

ذکر طلا کند و دو ساعت برساند عورت فی الحال انزال کند

ببابلو شیره دو دام همراه چونه مخلوط کند عورتی ساکه پان برگ

تنبول خوردن و هر دو فی الحال انزال کند   تبالو کافور

یک حصه و چونه دو حصه بلو مکر مخلوط کند با برگ تنبول خوردن

و هر دو تمی زند و انزال کند   ببالو کافور قند خرمای

هندی که بچه ها یکجا کرده لکاهد الو لوبت حاجت

قدری بر قضیب طلا کند و طی کند عورت

انزال کند   لعاب درخت

سفید و علف خایئی یلمی کرده لب بدو بر قضیب طلا کند و فراهم آمد

نسل می الحال انزال کند تا که زنده باشد فریفته او شود

بیاورد نمک سنگ و پنجاه کبوتر یکجا کرده با آتش کند چو

با نهند بیا بیرد و بر قضیب طلا کند و فراهم آید عورت را انزال

شود   در بستن عورت بیاورد تکه ملی ماللان

سیاه هرم را ساویده بر قضیب طلا کند و نزدیک عورت

شود فاما انزال کند عورت بسته گردد بعد از آن جماع

نخواهد دیگر کلوکه یک شاخ السنار یکی مالک سوی زمین داشته

و در روز یکشنبه قدری آن را و قدری از زمین بستانند چون اگر نگاه

دارد و چون خواهد که بیند آنگه جانب زمین شاخی که چپ

باشد بعضی گویند کار آید فوائد بشت باید و دیگر طلا

کنند مجامعت کشاده گردد   بیاورد گیاه لیچالو

و در روز یکشنبه سیاه دیده بر قضیب طلا کند و طی کند عورت

بسته گردد چنانکه هیچ مردی بر او قادر نشود   آنکه خورد

زهره دراز گوش در شیر گرمه شافه کند بکر گردد.

تو عدبکر مغز خورشید را با شیر اشد و خشک کند تا آب

سایه

بساید

و شیافه کند بکر گردد پوست آزاددرخت کوفته آس و جامه بتر

کرده شیافه کند فرج را بغایت تنگ کند زهره ماکیان سیاه

با بیضه او یکی کند و در دبر دیگر حقنه مالد هر عورتی که نزدیکی کند

بعد از او هیچ مردی با آن عورت جمع نتواند شد روز یکشنبه

خرگوش سپید کشد بعد از او نزدیکی مالد جماع کند اما بعد از آن بکلی

عورت بسته شود جماع مرد دیگر میسر نشود تنگ کردن

فرج زنان ببايد گیلی و زعفران و شراب بجوشانند چون نزدیک

قوام آید از آن بیست و یکبار جامه تر کند و خشک کند بعد از او وقت

حاجت پاره از آن جامه در فرج کند چون تر گردد یکشنبه نزدیک هر

روزه تنگ و خوش رنگ گردد سیمیای نام گیاهیست که آن را

هزار باره خوانند اثر خشک کرده ساییده در فرج اندازد بغایت

تنگ و خوش رنگ گردد قرنفل با زنگ آس کوفته در

شیر مادیان اندازد و جامه مقدار هر روز بر دارد تنگی و خوشی

بود خوش آید علاجی و کشادگی فرج که بعد از زادن بچه شود بباید

[illegible] کرده ل [illegible] بالا در فرج طلا کند

سستی و کشادگی او دفع کند بباید کافور [illegible]

و موی جسمی تا ب لبسته باید دار ان اندام نهانی نشود فرج محکم شود ببارد

هیر تهوبا خشک کرده با زعفران کاویله به در فرج بمالد تنگ شود

در روغن چوب کنند فرج بعد از ان گلاب جامه تا بلیس کنند و در روغن مورد

در فرج بمالد بوی کنند از فرجی دفع کرده سپند و کوخنی و مرسا و اجوین

و زیره کرد صرف خمیر کنند در فرج نهادن مالد بوی ناخوش ببرد برگ ببار

پوست بیخ انار با بلیسه باید در روغن کنف بپزد در روغن مورد کرده در فرج طلا کنند

بوی بد دفع گردد دفع بوی فرج بیار برگ انغوزه برگ حیوان و کاک

جامه تا هم ملیده یکجا کرده در روغن گاو او را خشک در آفتاب بعد از و جمیره در فرج

طلا کنند بوی بد دفع شود و سپیدی فرج را سوار کنند بیار برگ نیم در فرج

کرد خوش بوی شود مشک و کافور جوز ده و زعفران عود و صندل سرخ و جل

نعل و صندل سرخ و عود و کوته و نکر جمله بجوان برابر یکجا کرده هر دو ان آسیا بند

بیاب خوشبو کردد بوی دفع زهن سرگین ... برگ انبه و برگ

جمون و برگ تمرهندی و کته بخور به ... این جمله را کوفته با آب بجوشاند و هد

آفتاب بگذارد تا تیره شود با روغن سنجر طلا کنند بوی بد دفع شود

بیار زنهار بلیله با آب بجوش بدین ان زنجبیل اکبر ده برگ نیم را

با رنگ

باریک ساده ... و حرارتی ایدرلر و بعضیلر ایدرلر کیم ایدلر و شقاوه سلاده بونی بددفع ... خنثا و نیلگی

حاصل اولور لکن ... ازبحه زاده بشکلم جلالان شو ... بحار دماغدن ازاله ویا ... کلبایدر حبیلر ...

بالکلیه ... الله شکلم ... الله بو عدیلر بعدها زاده بحه بشکلم ... بو ... بالوح

جاری باد ... بد چند روز ... بشکلم بحال فدیه ایدر بو عدیلر ... بولور ... حامل

بو فقید بد زوج ایدرلر ... روز ... ایدرلر فصاد دوار ... برلوباد ... و

سخت لپستان ... بولوبت ... اولان بد و ... ملیح بخور ... بدوا ... بدلالال

روغن ... ... کرده ... پستان بمالد و سنبه ... محکم ... پستان سخت ... دد

بو عدیلر ... بلکه ... اولان ... روغن ... من ... یلکحالر

بخور ... ... تمام ... روغن ... ... پستان

بمالد سخت ... ... بمالد ... ... بو عدیلر بالو ... و ... ... ایدرلر

... ... الله پستان سخت ... بو عدیلر ... ایله

که اعلی ... ایدرلر ... پستان ... پستان ... بمالد ... بو عدیلر

لپستان ... ... بلدرم ... بلدرم ... حالی بلدرم

بهم ... لپستان ... ... بر ال لپستان ... ببدرد

و ... جمل ... ... کند ... دو ... اسناکه ... بو عدیلر ... بوریح

... هر روز ۳ بار پستان ... کند ... لپستان ... اسناکه ... بو عدیلر

نابید الدن لپستان ... بالو ... ... هر ... ایدرلر

و ... پستان بمالد نابید ... بو عدیلر ... ... و ... که ... کادی

علاج ... [illegible]

... [illegible]

بدم

سنگ ها شد و بیخ لبلاب و پیه هم همه سوخته با سرگین گاو بر بستان مالند

بهتر شود ⁂ بیخ لکر و بذرا بخایند و شیر او فرو برند و آماس بستان را

صورت برطرف شود   در باز آوردن بستان عجایب   [illegible]

تازه و [illegible] هم [illegible] بر بستان [illegible]

[illegible] و این ادویه [illegible]   علاج [illegible] گردن بستان [illegible]

[illegible] بستان بمالد [illegible] شود   [illegible]

و [illegible] با سرگین گاو [illegible] بمالد بستان [illegible] شود [illegible]

[illegible] یک [illegible]   [illegible] یک عدد [illegible]

یک عدد [illegible] یک عدد [illegible] یک عدد [illegible] هر چهار [illegible] کنند [illegible]

[illegible] چون خشک شود [illegible] مقدار [illegible]

[illegible] کنند   نسخه [illegible]

[illegible] با سرگین گاو و زردی [illegible] منور شود   دیگر [illegible]

و [illegible] گاو و [illegible] همه یکجا کنند و بر روی مالد [illegible] کنند روی پاکیزه منور گردد

[illegible] با سرگین گاو [illegible] بر روی مالد روی پاکیزه و منور شود و صاف گردد [illegible]

[illegible] کبریت [illegible]

[illegible] کنند [illegible]

دیگر طلا [illegible]

زرشیا
بر طلا کنند چنانچه تمام زمین در زیر قلمکاری سرب در آید بعد از آن تا نیم سوبک ساییده و سنجیده کنند تا همه
رنگ نگردد سیاه خواهند بعد در شیشه حل حکمت کرده و سر شیشه را بپوشند و در روغن ده
نوبت. و دیگر سرب بکنند بعد بوته‌ها دیگ و از زر دلالو و آتش دوازده پاس بکنند بعد
بیالغاله سرد گردد بعد در شیشه‌ها ریکنند و شنگرف و در قلمدان قاروره گرفته شود و در الستا بند بعد از آن
سرب سیاه یک دو یا زنگار زرد و شنگرف نخود مقدار در حق رنگ زیبا لعل طلی پس قلم تازه
خورد آتش تا تاب بیرون دیگ تا ب طلی پس خلال کنند امکن زمین لکا و در سر کلی
رنگ تازه باشند در او انداز زرد و طلی پس سلطانیت گر نشیب ما لعبده تا ب سر کلی بنشد چنانچه
تا ن طلی بر کلی اندک مقاصد باشد یک هفته بهمان تکلاد بعد گرد یک هفته والنشد در لکا ر استاند
در باطن او نون عمل بکرد و گوگرد و نیم آنرد گوفته خوب طرح در اسند بعد نام
تا لکا بدلالو یا مرد و در دیگ آید رحنه تحوب تا ما پس نرم کنند چنانچه لعوام اید لعل حکلاد
تا بر دلبسته شود پس از آن قرص تا ت زد لکا ر برد فصل بیوند کردن چینی شکسته
و ما یدل نقش بر سنگ مثقال زرا فعات سب بیوند کردن چینی شکسته با ... چینی تا ب
تا رسیده لقدر نجم مرغ سحق کنند و بدان وصل کنند تا نیک محکم گردد دیگر و یا بدل نقش
بر سنگ موم سیاه در روغن گنجد سیاه مکیلاو بعد از آن بر سنگ نقش کنند پس سرکه او ریکلاد زرد
بعد از آن سرکه در پس شوید بر نقش ناپیدا آید فصل در کاشتن هرکاری که از تخم یا دیچال باشد هر
تخم که هر کاری باشد مثل خیار و خربوزه و غیره بعد از آن آب بسته نمالد و در آفتاب خشک کنند

و بکار دهد باران تر کاری را خسته تا گداخته هر چند که بتابد تو بجهت ذکر رکن با ریحا

در سنبه [illegible] بر رو ریخته کند بعد از ان در سر کلین نماید و خشک کند خوبیا

بسته خرد کرده انداز ده هم بیشتر خرد کرده شود این کم های با ریحان را کنید و نگه

با ریحان بقیاس بسته خرد که و کلان ها بگیرد   در کشتن طلا و نقره

و ارزیز و فولاد و مس و سرب قول   در کشتن طلا باید طلا را اطلی کند صاف

بعد از ان پوان بر سر پس بیاورند ده درم و کبریت چهار درم کبریت را باریک

که کحل شود پس باید بوته بغالی و اندکی از کحل در او ریزند و ورق طلا را

بنهد و باز کحل بر او بپاشد و باز ورق بر او نهد علی هذا القیاس تمام ورقها در

جا کرد پس بوته را سر کند و باید ماجک گل کشته و در کوره بس آن بوته بجهد و انگا

حافظ ان و ده چندان کرده بوته را بکند و زر کشته بکار برد تو بجهت ذکر

باید و دو انبر سنگ و یا ششه بیاید پس ورق طلا و بوته نهد و بالای ان

زر دار سنگ نماید و بوته را سر کند تو که بدکر ریز پس ده چندان کرده و بوته

نگهدارد و بکار برد   در کشتن مس باید مس را اطلی سازد چنانکه عمل آن نوا

بر سر پس بیاورند ده درم و کبریت چهار درم باریک بسایند تا کحل شود پس باید

بوته بغالی و اندکی از کحل در او ریزند و ورق مس بر او نهد و باز کحل بر او اندا

و باز ورق بر او نهد بر همین طور تو چند بوته را سر کند و بدو گل کشته کرده نگه

بوته چند آتش ده چندان کرده بوته ا انگشته و مس کشته بکار برد   در کشتن سرب

[illegible]

بالو شیشه که دهان دراز و تنگ حکمت الثور کنند پس سیماب [illegible]
دیگ با کبریت پس کبریت را بار چون بپاید دیگ کنند بالو بر سالار
مکان دانگ سیر با آن بار کنند و در شیشه مذکور ریخته و در حلقوم آن شیشه
کاغذ حمل کنند و خاکستر دیگ از فتحه شیشه را محکم کنند پس بالو دیگ سفالین
و در میان آن دیگ ریگ پر کنند و شیشه را بنهند بنوعی که طعام پختن را آتش
کنند همان نوع آتش بکنند تا سه روز پس حاکه آتش یک لحظه گرم شود بالا
نگرداند تا آتش گرم و حس آتش بخفد پس شیشه را در ریگ بر آرد و سیماب [illegible]
مستکرم خواهد یک حبه از آن با برگ تنبول بخورد حاجت ادا شود یک
حبه از آن بخورد و در زمستان هیچ سردی اثر نکند و حس حیار تا در زمستان بخورد
بسیار فائده دهد ترکیب خوردن سیماب قول کتاب رحمه الله علیه
بالو بگاه و عاقرقرحا موسلی سیاه موسلی سفید و سپیل دار تعلب دالاچی
و زعفران و مصطکی و خرنوب و بالحواه و اجمود و تخم ملکا و سندی و مغیلان
از هر یک یکان تول و سیماب کشته دانگ سیر جمله را یکی کرده آتش کنند و با جامه
بیزد و هم وزن شکر بار کنند و مقدار دو ماشه هر روز در زمستان بخورد
هیچ سردی اثر نکند و حس ماسه و تازه ها ابدان و انواع سینات همه را دفع
کنند و رنگ بدن روشن گرداند و [illegible] دل [illegible] صاف پیدا کنند و هر چه خورده
منهضم شود و [illegible] در [illegible] احکام [illegible] بکنید [illegible] کشتن سیماب [illegible]
سیماب چهار سیر و زنجبیل بلور چهار سیر [illegible] یکجا بکند یک پاس کرده قرار.

سفالین بنهند و دیگ دیگر سفالین بزرگتر و الکونه در بالای او بنهند چنانچه ...
هر کوزه‌ای یک شقشقات چنانکه بکر باشد که سر بسر ... بگنجد ... بس ...
هر دو دیگ را بجای سر بر و نمک مهر کنند و دیگ را بر دیگدان نهند ...
آتش نرم بکنند و دیگی بر بالای است جامه‌ای آب تر کرده بپیچند و ... عینه ...
دارند و آن جامه خشک شود و اگر خشک شود باز تر کنند و دیگی از سر دیگدان بست ...
از دیگدان بالا ... کل تر از اطراف او بکنند و چون آن کل خشک شود باز کل تر در
اطراف او بکنند همچنین تا شبانروز باشد از آتش و جامه تر کل تر باید
بکنند و ... و مهر او بکشند سیماب در دیگ بالا رفته باشد ...
... که مذکور شده بخورند ... فصل چهارم در کشتن فولاد
... سوهان فولاد ... در بغل ... با دو مثقال در ... بکنند بعده ... آب ...
... بکنند بعده ... دیگ ... خام و فولاد در ... و ...
... نهند ... با نمک ... زرنیخ ...
... در ... کنند و در میان آن دیگ مذکور بنهند و بالای آن ...
... زرنیخ ... بخورند ... آتش دهند ... فولاد را
از دیگ برآورند و باز با آب ... سحق کنند ... مذکور
بار آتش دهند ... سحق کنند و آتش دهند ... همین
نوع چهار ... کرت و ... سحق کنند و آتش دهند و بار چهار روزه کرت
... روزه کرت ... روزه کرت ... آب
... زرنیخ

نرسد به بیزد و چهار ده کرت و از روغن گاو به بیزد پس ازان کند و زرنیخ بر آن بر
روی آب اندازد اگر فولاد و نشا کرده باشد که سیاه شده باشد اگر نشاید کند بار چند
کرت بکنند با آب صبر به بیزد علاج حاجت فولاد کشته به ارباب کیم اگر بینی
بگرد و بخورند از او برحمت الله اول از نگرد و به درد سر و فتنی و بهر قان و قولنج و خون فاسد
و کرم شکم و خلط زرد و سینه همه را دفع کند و بخیت تا به نفع آید و زنگ دارد
روشنی کور و سلسل البول و سیلان بول زرد و زحیر و سنباد خفقان درد
شقیقه و سر و بدن همه را دفع کند و هر که در سالی یک ماه بخورد موی سیاه از سفید
نشود دیگر اگر خواهد که فولاد سوده باشد بیار و فولاد را در اگر بیز ریزند بعد از آن بلغار
کنند ۳ روز در آب بهلد ۳ روز سحق کنند و باز در آفتاب خشک کنند از پس برابر
فولاد کوکرد و سیماب سحق کرده کجا کنند بعده بلجا کرده ۳ روز در آب بهلد سحق
کنند و خشک کنند کرده بعده جا به سطبر کرده مضبوط به بند و در میان دو
سنگ آسیا بدارد و روز نه تکش بکر و زیر بعده بیرون لاکشته شده باشد
در ساختن طلق بیار و ابرک سیاه و ابرک ۳ کرت کوفته آب صاف بخیزد با چرک
دور شود و پاکیزه گردد و در خریطه کند سبوس شالی بیار و در آن خریطه محکم بندد
و طغار پر آب کند در آن خریطه را در رواند جسته مالند تا آنکه طلق بدر رود در تغار آب
شده بنشیند و از آن خریطه لطیف سفیده بیرون آید پس طلق بدر رود در تغار

بگذارد که ورنه آب لشمبد بعده آب صاف از بالای او دور کرده در تیایت ابرک ور

آفتاب خشک کنند این را محلوب کی شد پس اول آب تا یک آب پنجاره تا یک بند و سحق

کنند و در آفتاب خشک کنند بعده بیت به بیاله تا نیک به هر یک علی نوح بیت به

انجیر به هر بعده بیت تا کنار از هر بعده بیت کتای بهر بعده بیت یا سیم و به تا

بیت سهال بعده بیت تا کرموتیه بعده بیت قلوی بعده بیت صبا بعده بیت سنگ

بعده بیت از سکنده بعده بیت تا زهر هلیله بعده بیت کی هم بعده بیت هندی بعده بیت

مغز بنبه دانه ریه حنا مرتا ریت بهر بنوعی که بدل کرده شده در آفتاب خشک میکرد

باشد هر بار که خشک می شده باشد بار یک لب بدلیس معرسه دارد

آب کرده لب یدقس ساز دریا جاک و سیه را لشن ته تا هیئت

بعده ببر بیش الکا کنز رشت ندارد خوب شده و اگر ز رشت و رشته باشد

تا یک بیماره بیت داده بابا جلد تشنه به نیز در بار یک بیرق او بر او الکا

تا به طریق که خورد به لکار بهر در ... زر تشنی آ ابرک بسیار در ابرک سبیدا

بگویند و در خرابطه بنند و نیز در آن خرابطه بیوکس یا ابلار ده و در خرا

مصنوطا بر رود لیس یک قبنار ... برا زاب گرم کنند مالیده تا جنبه

که با یه آن جاله برابد خوف دراب یا به تمام بنفند لیس خرابطه را ا

رنی ببرون کنند خوف دانند که با یه آن ورنه آب فرار کر

ازان

سی

پس آن آب را آهسته بزیر دو آن مایه را و از آفتاب خشک کنند بعده

نوبت بنوبت بید بید امار را در آب تر کنند اما در آب چاه یا چشمه آن مایه

را هر بار تر کنند پس بیارد یا خلکید نشته یک سیر بنهم از آن سیر یا خاک زرنیخ

که گرده آن هر بیند زبان زبالا را و بنهد و یا هر نیم سیر و یک بالا از آن بخشند

پس آتش ها بدهد چون آتش سرد شود پس از آنجا سیر آن از آن بار از آن ترب

خمیر کنند و بان بسازد و یا ز هر بندی بیضا یا ریزد و از آن لیسه بسته یا

ماهی و اللاله خشک کرده بر بالا آتش بسیار بدهند چون بیند که برف در روی مانده

پس بدو لکار رو نگهدارد بیضا آتش بدهد پس نصف وزن آن زهر

مخلوط کرده خمیر وزن یار کرده بدو باب یک من سحق کرده در آفتاب خشک

کرده بنوعی که ملاو شده در آتش بدهد که آن زبان بدم ماند بسته در دست

سحق کرده بان ساخته در آفتاب خشک کنند و آتش بدهد چون آتش

سرد شود و ز ادر نکار بدرد نوبت مقرب بند بیضا و هم در زیر ما و هم در زیر ما

و کشتن نقره بنوعی که کشتن مس هر گو رسنده نقره نیز همان طرز کشته شود

کشتن جدا از حرا طلق بسیار زبک مس حرا طلق و در دو نیم نسبه از آن

کار در کشته بهره دو سیر تنکار و دو سیر بهره بهر قرار چوبه هر یک سیر

سه هزار سیم در روده زار بند و حیله را بکار کنند و بپالند و بعد از آن حبه ثانی
از وی ریزه ریزه در آرند و آنکه دمند و بنگیرند انگشت بسیار بسیار بندد از چهار
جانب آتش بنهند چون آن چهار روز پاس بگذرد پس از روز آنها بر خیزد چون دانه
هستی دان دانه حیله در خاک رویم چون آتش سرد شود آن خاک را ببیزند
و آن ذره ها را بکنند و در حجره نهاده زر گداز بر دارد و بگشند رز بسیار زود
بگیرد و آن در رشته باشد هیچ زهری در رود کار نکند زهر ها زهر گنده در هم
زهر که باشد مطلق کار نکنند و تعریف این بسیار است اما مختصر کرده
شد تدبیر کشتن آتش از آهک بیان
چون آب برسید و بیاویک ... و بجز د در برگ ... سبز پراگنده شد پس اگر تیز در دهان گیرد در برد دقیق ...
در گیرد صفت در ظلمات و عجایبات آمد
ملک بر دهان خفته یک الله در آن الف بگوید اگر نوم با
خالص بیامیزد و صورت کند حبس با آتش بنهد بجز ...
سفید کند لب از آنچه در آن سفید شود ...
بهفتی و نجم دها نوازه وجود بوده و هیچ میمون از جهار تلخ
بگیرد دو دو

بکیه خوردن بچه لب او سفید گردد و چشم ... گویند مالد باز بچه

شود — اگر پستان مار یک سال بریده در پس آینه بچسباند

هر که روی آینه را ببیند تمثال او هیچ یک نماند — بیابانی هم جابه

و بعد از آن گوگرد با یکدیگر حشو ... [illegible] بر آب بپرورد — اگر بچه

غوک در دست نهاد و آتش به دست گیرد دست نسوزد و

اگر آن بچه مرکور را در ... مالد نیز آتش را او را نسوزد و علی

هذا القیاس — اگر بچه کاو سال در خانه دود کند موش از آن

خانه بگریزد — اگر برگ مریشی در دست مالد و آتش گرد ا

دست نسوزد — دم غوک در حقیقت ... و درد ... [illegible]

... و علاج و علاج ... دفع کند اما به شرط آنکه بداند کدام است

و ... کدام ... [illegible] ... آلات ... بر

... [illegible] ... کند ... [illegible]

حال باز آید — روغن کرم ابریشم ... [illegible]

... [illegible] ... سیاه ... [illegible] ... بپای و

درد ... گرم ... که باز ... [illegible] ... علوله

نکند

بباید دود در گردنش سوزان بنهد تا اگر آن سوزن هیچ بو ندهد

اگر بیضه مرغ را سه روز در آب کرم چال انگور بنهد چون سه روز

بگذرد بیضه نرم شود چنانکه در رشته های تنگ میرود چون باز

بیاورند سخت شود چنانکه بود پس در رشته دهان تنگ عجب

نماید چون خواهد که باز سخت گردد هر کو را در رشته کند چون

سه روز بگذرد باز بیضه نرم شود پس بگیرد   بباید

بیضه مرغ را سوراخ کند او را سوراخ کند سیماب مقدار یک دانگ

در او اندازد و سوراخ را بموم محکم کند و با شمع مخلوط کند و بیاورد یک

که در آفتاب گرم شود چون بیضه در دهد در حیث الله

بباید تخم کدو گرد کند و آبرا نگاه دارد و بعد از آن بباید

کله شتر با پوست و استخوان و مغز پس وقتی که آفتاب

در غروب باشد و هم تا آفتاب برآمده باشد چنانکه تا القدر به

آفتاب از زمین بلند باشد ماهتاب سر تا القدر باشد و دران

وقت آن اثر را در زمین گور کند چنانکه دو دانه حبات بشتر در آن

دو در تخم

تخم کدوی بزرگ پاره خاک چهار را به نهند و آن سر را در جای گور کنند سلّه
عورت بران بنشیند و نه نشیند چون این عمل کنند هرکدام که اول بر نشود
نشان را که آن هدللو دیگر گلها را همه دور کنند تا بر کنند و نهم بار شد چون خوب ملالان
نشود نیست سر هی بنیرو ان انداز در جنب بگیر ده هر جانب سران قدر
به بر در خیالچه لیزا ابر سر بو لیند نهار العبد ازان تخم بو تخم لیزا لیزان کدو جای لیند و در
اندللو تا کسی لیزبالای لبی بلند بو جیز که هر کس لیز بالای او بلند بو بیمار نشود
لن بلند بو جیز که هر کس لیز بالای او بلند بو بیمار نشود کس بالای کدو سر کس جاو مینس
بمالد و بلند اللو تا خوب خشک شود بعد از ان سوکین جاو مینس دور کنند و هر کس
که ابرا ابر سر جمع نهند تمام و جمع لو و سر ابو همچ نشیند بمالد ارموده است طلسم
بمالد و بوست ابو و ابرا که هد للو و بیالو سر سنگ معرلی بلک بند و لسوز لو
لن کهو نبری با اله سنگ در ان بو بوست بمالد خیالچه سایه لوم هرونه لعنبر و در
افتاب خشک کنند و هم برین طریق هفت سر سنگ را با کهیر سنگ بمالد
جمیت با هفت نوبت برین طریق بمالد لی بوست اهور الکریت
اندللو و لوم شوار شو عرق شعوار معوه است طلسم الکرعوک را در پاره جامه
کتان سپید تجدید و در سینه بالی نهند او در خواب باز انچه زود لال
روی کند با شد همه بکوید طلسم الکر خوا هد ار دو جراغ هم خیف کنند
بیالو به یک در یک چراغ بلیته بسوزد و یک چراغ بلیته به هر بسوزد و در یکجانه

بنهند که انجا یار بیمار باشد پس هر دو فتیله در هوا بر آمده بهم پیچد که

جنگ کنند الغربال جدائی لتا طلسم به سر روده گوسفند خشکی بعلم

حکم دالو طلسم الرجوائی که در میان دو تن جدائی افکنی بمولی سر به

گوسفند در چاه اندازد الله بدای سکو اسب لعلک العداوت والبغضاء

الی یوم القیمه مدرب الاعلی ملعیاء وراوک مطلبون ۱۱۱۸۷۱۱۱

کهیعص بحق بعض جدائی و فراق دل فلان بر علی عداوت فلان بن فلان

خصومت بنولسد و در گور کهنه طرف سر ان جدا سکو اسب بالبغضا

العداوت والبغضاء الی یوم القیمه فراق دل فلان بن فلان علی عداوت

فلان بن فلان طلسم الغیب و محبت بالو سر سیاه بفی و برو لسب و بلدا

سوره فاتحه بخوانند هر باری که تمام کنند بگوید یا الهی فلان بن فلان را محبت مبتلا کن

و بر سر سر هر مار و در چشم بخولستر و بس روز عاشق او گردد طلب

این تعویذ را برای آنکه بریده بر پاره کاغذ بنویسد و او را حرز دهد هر باز گردد

۱۱۱۱۸ ۱۱۱۶ ۳ ۱۱۱۱ ۷۸۱ ۱۱۶ ۸۷

طلسم مالو مردان سنگ در سوی افکنند

بال در شور بکنیرد و سعد نیک محارب قاهر

طلسم برای قصاب بسالو فلان بدیع در دل گوشت باو بنهند تمام گوشت کشد

و یا طلسم طلسم برای مرغابان و دفتر بال بیالو فلان بوشاد و شنگرف را

در میان شراب ببرد تا بخورد گلو گرفته شود طلسم برای بکسیر بالو فلان به

ابلور

انکوزه میان لوزه نهند همه باطل شود طلسم مزار یا عیان نیاید وجوب از خانه حلال
که دران جنگ بی غلطها بندر روز یکشنبه گاه بحیر و شمار رود وقت برآمدن آفتاب بر
باربی و یا بانج فرود بیر و بگوید بهر شی که آورده ام این شهر وا ربیع اول تمام بانج و کنند
و باطل شود طلسم بنای با عیان کبریت و صابون بهم آلوده در جوی لب بر آب و بانج
خشک شود طلسم هر که که دران روز یکشنبه بر گوش رانکند و باز خوف بکشاید و المقدار
که دم الشکند لسان بد و با قند نهد و انجه بر شده شده دود بلبه بسوزد و انجا حرا نه
هر روز پنجشنبه او بر سه شود طلسم لعو بر نوشتن آخر چهار شنبه و آخر آدینه و در باقی ایام زایل
عورت و جهالت هر چه باشد در دل و دعوت کرده باشی هر روز بگوید باید از
این عزیمت بنویسد بر پوست آهو و با عنبر زاده و قبل از عورت خفته باشد
بر سینه او بدهد هر چه در دل باشد بر فور بگوید بفرمان الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم
رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق
یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء لمن الملک الیوم لله الواحد القهار الیوم
تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم ان الله سریع الحساب طلسم در باقی ایام عورت
بیاید و جدی بهرهای او بعد بنویسد و در سینه عورت نهد هرچه در دل غیبت
کرده باشد بگوید بفرمان خدای عز و جل بسم الله الرحمن الرحیم ربنا انزل علینا مائده
من السماء برحمتک یا ارحم الراحمین طلسم محبت محب بنا بود الی و این افسون را
بران رزنه بار بخوانند و قبه کمه لس بدر حوالی بهند و بعکس بار را سو لو

هزار چوب نسوخته باشد که نزدیک بود آزموده است از زبان بومیان باری

و سیم هچو کن بو هیش احا با بوس حلیج بوهین بخلسبی لان اهلی باد هر سبب باسم فلان

بن فلان علی حب فلان بن فلان طلسم العقرب بیاید چوب الخیزر و ماده نشک را

بند و بعده آن چوب را بسوزاند و با کمند چو علوله آمیخته بیاید و بعنی علوله بند در

نند از محبت هچو سک در بیان الدبیرد طلسم محبت لسبن نتخ امتحان نماید

و بیت را روز یکشنبه بوسنه درگیرلی کو [illegible] بند بند در هر چند بیخ برچند یک

بو بریده لشو لا ا۱۹۱۱۱۷ [illegible] طلسم گربه مار سیاه را بگیرند روز یکشنبه و شکم او

پاره کنند و میان شکم او گل پر کنند و در آن گل پنبه دانه بکارند و آن مار را در

گور کنند که پس پنبه فلانه بر دید پس یا مرد لعل در هر روز یکشنبه پاره [illegible] با خود

دیگر در قبضه آن پنبه [illegible] بسوزانند تا [illegible] که از و پنبه [illegible]

دیگر آن پنبه را فتیله ساخته در هر خانه که بسوزانند آن خانه در چشم خلایق

بعید از چشم [illegible] کرده است طلسم پیدا شود [illegible] فرنگ که [illegible]

چند تا [illegible] جشک کرده [illegible] و [illegible] کرده فتیله [illegible]

را بسوزانند آن خانه [illegible] نماید [illegible] چشم خلایق [illegible]

پیدا شود [illegible] کل [illegible] دعا را هفت بار بخوانند [illegible]

بر [illegible] دعا این است [illegible]

سلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب طلسم هر که این اسم معظم [illegible]

بار بخواند هر که [illegible] در حال عاشق او گردد [illegible]

اسم معظم است یا عظیم هو یا طلسم بیاورید که ابن را در زینه عرق جرب کرده
و در زیر و بالا بدان مریض کنند هر چه آنکس کند طعام بخشد نشود و حمام باید طلسم اگر نقره از بنب
از روغن جرب کنند راست از دو بدان باید طلسم اگر کف دریا در جبری بالد مقابل
چراغ بدلالو روشنیه چراغ بر هو طلسم روز یکشنبه اگر سنگ حقیقی بخور بیاورید ریسمان را
ابره زدنت یکی باشد و الله یکی بنا سکی هیچ عدد بیت لکش آن ریسمان از
سبزی پاسر پاره سنگ بهانه کنند و آن ریسمان را در خانه کسی اندازد هر محلی را
او بایان خود بجامعت کنند و کر او در فرج آن منضبو نشود خبالجه بیرون نه اندیبار زمانیکه
که آن ریسمان از آن خانه دور بکنند طلسم حرارطبن بوبت و هیچ ارا دو درخت درابت
بخوش باید بود یا بد او جعل لب چهارم حصه بماید بخورد هر خند حرارطبن فردا ریا شنید
از شکم بیفکند طلسم اگر خواهی که کسی را در عشق خود دیوانه کنی بیار دیباره خاک لبد
تربت کهنه هفت بار فاتحه الکتاب بخواند و در خانه بر الندازه کنند از بعور
طلسم اگر خواهی که کسی را از خود مسلبازاری خبابکه یک عدد سلا و نکابد
بیالو بر قاله قند و دعا را بر قند بدکور خوانده بدهد بجوز آن عاشق و معشوقه اکنر در
بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم یا ارحم الراحمین طلسم بحیث هر آن قمار که
در باختن قره بعو بیالو هیچ بدو نلح روز یکشنبه که کسوف حاید کهن گوشید و بالسوف
بسنج کهن گوسپند بدان وقت بشولند و بیرد بت از آن بندد در قمار قره بر یک شنبه است
است طلسم بر آن قمار بیالو هیچ نهبکر سیاه که گورستان با یک روز یکشنبه بنشاند
و بیرد بت راست بندد در قمار قره زمو عو دیکر ببینا ظره نعینی همه یک بار آن کس تماید

علاج دفع کرم علقه انگوره لسوره ودو دو دراوند با بدبو و بالکند دو با حالان که بهار
وبالای زده و هر دو را کرم بکیرد مجربست علاج رله رفتن پانزده لسنو محلی از علبو لاغر
نهاله با ... نمک ... بکیرد و ۳ درم نمک سماق ... و هر دو را ... دیگر روز
بدللو بعده لسکنبد ... سنه پای لسناند در آن کنند و اگر ... مجربست

علاج

در روز یکشنبه اگر ... مرده بیارد و هر ... اویکنبر درد
حسم حانه گل انداز و بحکم ... و دو روی ... برابر ... در ... همه ... د
با رخنک کرده ... دو انبار کرد ... لکان لسپاند و در ... بیارد
و هر دو را ... بدانکه ... در روغن ... خود بیند او ... ادب کود درد
همیدون کرد ... خورد آن ... اگر ... برابر ...
پا ... اگر کسی را روز یکشنبه ... بیارد ... الجواب ند
خون ... کسی ... بدر آن ابراز و ... لسپاند ... کنه ... بیند ... فی
گران با ... دارد ... بیرلالو ... را نماید ... بالا ... سر ... نماید
هر که ... کسی ... کرده ... هر ... بدن و ... نیک ... بر
سر ... رود اگر کسی خواهد که ... باید ... رحسم ... در بابه حلکه
کرده ... بدر ... رحسم ... دروازه ... پاک ... جوال ...
زحر اکاه باز کرده ... جهار ... رجلد ... دیوان ... لسنه

سایل آن ستارگان یک دیو به بیند چوب بر دست کرده برود آن چوب از دست
او بستاند پس آن دیو عاجز شده در مانده گردد الکاهیر در جمله بیند که او
را هیچ بدی در زبان بپرسند و هرچه طلب کنند بیاورد و تیرهای آن دیو مهر او است
مسخر او گردد   اگر منقار کبک که زیده جا شتر او بستاند بعد از آن خاک
راهی که عورت بسوی آب بر بیفکند و بر زند انجا خطی کشد هر که بر آن خط
بگذرد حمل و خانه زود بسوزد خراب باشد   اگر پیه طاوس در روغن
کتان بسوزد همه خانه پر از طاوس نماید   اگر پیه طاوس ماهیان با روغن کتان
بسوزد همه خانه پر از ماهیان نماید   بجهت آشنی بیمار و کلاغ سیاه بزرگ
را در یک سبد گرفته بیار و یک سبد دیگر بسیار کشته و چهار جنبر او بستاند مغز سر
و زبان و دل و جگر اس کرده خوشبوی را بدارد با بور او مرده و بعده بر تن بسته دارد
هر کس از آنک هر یا بر که ریشه با هم کرده و بر باب مینی چون آنکس محبت
ما بسیار او گردد   چشمی او ورده اند چون بوم را یک چشم ما
او کشاده باشد و یک بسته هر کدام را جدا گانه بستاند بعقاب کردن
خواب اگر چشم بسته هر کس نهند خواب بر آنکس غالب گردد و پس
خواب اگر چشم کشاده بر خود دارد خواب الله دیگر بیدار در روده بوم

بجهت خوار کردن دشمن ماه اوکوهی سگ اندازند تا بخورند بلکس بمان
موی های خوار چون سگ نماند و اگر دران کنند موی سگ ترا اندازند دیگر
حکمت خوار کردن دشمن اگر چیزی اورده تکسیه تسمل کند سراو را ببنادند هر یک
در آرند که کاجا فرو برده که او جا بنابند و سایه که سر او بنفقد
بس دیگر مه پیدا او و هر او قدری شرآید عرق بران اوزند اتوار د جوی لسب سگ ودر
تمام کرد دو نفر دردست دیا چوبکی را بهر د انجا طعام بخورانند
بعد ان از موم سوهر دان الو استخوان ما تن نماند اثر دهر دست کبیر دوز کل
خبا بکه تو ان اد بیرون باشد فرو برد در احصار وصل کشته دسر نقل هر دان
آلو نعین پس نشینه و دست حله نقل همه اینه که تابه ان این نکند
وابن باشد کم رست باشد بجهت غایب کردن لسپان عورت بیارد
افتاب سپیده در زنج پیدا او بخورانند ولیس انور چه اولسپانند
در دست ها ماند و دستها عورت فرو برد دیگر دانند بعده از ان
هر جا دست منت که باشد لسپان عورت نایبه
گردد غایب کردن لسپا در دست مرو بیارد و زنج زرد و سرح هر دو
مرطا بخوراند ولیس انور چه اولسپانند و دست ها ملدم مالدن که بعد از
مالیدن در دست کبیر بدرا در دست غایب نماید غایب کردن لسپان عورت بیارد
کیجی که ریزه بخورد و هر دبافه را جمع
کند در بینه که در حرارت ها و بجز او لسپاند در

مردود لت خود ها

هر دو دست از و مالد و بعد جسد عورت را بمالد و دولت زر زیر بغل‌ها پنهان

کند استخوانها آن عورت غایب شود چون دست زیر بغل کند استخوانها پیدا آید

اگر خواهد که دو چراغ با هم جنگ کنند در یک چراغ پیه خرس و در دیگر پیه گرگ بریزد بلبینه

سطبر کرده بسوزد و در بالای مقابل یکدیگر بنهد هر دو چراغ با یکدیگر جنگ کنند

و با لجبارگی بهم زنند و دیگر اگر پیه گرگ در پیه‌های گوسفند مالد گوسفندان پیش او

مقابله شدن نتوانند اگر پیه شیر را در پیه‌های گوسفند مالد همچنان جنگ کنند

اگر پیه ماهی و گرگ یکی کنند فتیله زنند و آن چراغ افروزند و چهار چراغ از سی

راست کنند و چهار فتیله و آن چراغها بسوزد در آن چراغ چند یک کنج خانه نهند

تمام جانورها آن نماید اگر کیسه‌ها چوب بند و تمامی آن را سیخ کنند

ست دیگر دست نحو مالند عورت‌ها نمایند مجبور دارند استخوانها پیش شوند اگر

در با مقابل چراغ نهادند روشنی چراغ نرود نمک سنگ در چراغ نهادند باد نتواند

کشتن اگر کسوه ایب بر جرب کنند نتوانند دید اگر بر فتیل در آن

کرده موی بماسنده وصل خاصیت او آن دست بآن زره پاره ایب و دهن خود در آب

انداز و چند سرز با طل گردد اگر هر صحیح را در بدنها کنند و لیکن مقطع پاره

نوشته و در بدنها اول ... جانور هر نرم شود که زر با بره بدنها فرو آید در آید

چون از آب انداز بار هم چنان شود خشک شود اگر بابت بیاض بر کاغذ نوشته چون

خشک شود هیچ نماید چون برآتش بیفشد خواند شود اگر لوبیا و زر و چوب بکلی از آن

بنویسد برنگ زعفران نماید اگر شیر اگر بر کاغذ بنویسد خشک شود هیچ نماید بر کاه

که سیاه و دود چراغ بمالد خوانده شود ببابو پوست آهو و بعضی

تا زبردی معرکه شکست نیابد و هر بار که فال نخک کند تا یافت که به همچنین کند

بعده از سر هر بالای رات انداز و چوب بالای آن هیئت آیینه زرب

عرق شود آن را در گل بمورد که آن را بسیار دو بوره زاغهای دیدنی و گوش

و چشم و بینی بسیار دارد و در شکم گاو غوک انداز و گو گیرد

پس گاو بشود بهم دارد اندرون گو گیرد غوک رسد و فریاد کنند مردمان

تعبیر جبش

و اهند کشتن و فریاد کنند

اعضای حکما تجربه تمام تحقیق کامل از اول تا به آخر ادعیه های معتبر

استخراج نموده اند حسب تحصیل جهید تعبیر آن معلوم کنند و جهید

عضای این دعا را بخوانند از جهیدن یار جانند و بشنو نیکو بنده و عادا

ایشت لا حین الا بامرک ولا خیر الا

بفضلک فلا اله غیرک لا حول ولا قوه

الا بالله یا الله یا الله برحمتک یا ارحم

الراحمین   در رحیتی اگر از بیت سال در بال

پس جهید از بلا و غم و خطرها نجات یابد و جهالت و جاه

و کامرانی نصیب او شود و در زد سبب آید و اگر گرد بر

گردد پس جهید از بزرگان از دو عزت یابد و اگر پس نجات یابد

جهید بعزت شن اند و مطلب خود برسد و اگر نجات خود

جهید بلند بخت و جاه و نعمت یابد و اگر پس نجاتیب

نازلت جهید ا

زر بیند بجهد اگر از جای خود بجنبد دیگر رود و از آن جا رحمت یابد اگر از پیشانی سوی چپ

بجهد مهتری یابد و روزی بود چنانچه بزرگان یا و احتیاج لایق   در جستن بینی اگر

میان بینی بجهد بیماری یابد سوی دوا یابد رحمت و جاه یابد خوشدلی و اگر بینی از جانب

راست بجهد نیکنامی یابد و اگر بینی از جانب چپ بجهد مقبول باشد   در جستن قفا اگر بجهد

خوشدلی یابد به مراد رسیدن بود ان شاء الله   در جستن گوش اگر گوش راست بجهد بزرگی یابد

و ظفر و دولت یابد و در سختی خوشی بیند اگر کسی را گوش چپ بجهد

یار بیند یا مردم نیکی کند و رحمت یابد   اگر کسی را نرمه گوش جانب راست بجهد

خصومت یکی بیند و کنند و اگر کسی را نرمه گوش چپ بجهد از پادشاه

و سلاطین عزت یابد و جاه نعمت و منفعت یابد اگر کسی را لوالای گوش جانب راست

بجهد با دوستان عزیزان ملاقات کند اگر کسی را لوالای گوش جانب چپ بجهد اندوه کشی

شود یا از ظفر یابد و خوشحالی کند   در جستن ابرو اگر کسی را ابروی راست بجهد از اند

برنجد حقیر یابد و رنج بیند اگر ابروی چپ بجهد کاری بیند کند و از آن بند ابد و از

میان هر دو ابرو بجهد از آسیب یار و با محبت ملاقات کند   در جستن ابرو و با چشم اگر

کسی را ابروی راست با چشم راست بجهد خوشحالی بیند و عزت یابد و اگر چپ

با چشم چپ بجهد ملالی آرد   در جستن چشم اگر کسی را چشم راست از درون

بجهد نشاط بیند و از هر سبب ابد و بخشش از بزرگان یابد و اگر

برابر چشم راست بجهد از فلک رفتن شک اگر نه در بیند و بیمار بخورد و اگر

بر چشم چپ بجهد ... یابد و ... باشد   در جستن مژگان

اگر کسی را مژگان ... رسد ... یابد ... از ... یابد

شود و اگر مژگان چپ جانب بالا بجهد دشمن او بمیرد و اگر مژگان چپ زیر بجهد

دشمنی او غایب باشد و شادمان باشد و اگر بجهد ابروی چشم راست بجهد غصه بسیار خورد و بیمار
شود و اگر گوشه ابروی چپ بجهد شادمانی بیند و اگر زیر چشم راست بجهد ایمن شود
از بیماری و رنج و صحت یابد و اگر دیده چپ بجهد سخن راست گوید و اگر گوشه چشم
راست بجهد غمگین و خوش دل باشد و اگر گوشه چشم چپ بجهد غمگین شود و قرار نبیند
مبارک قدم [illegible] شود در حسن رخساره اگر رخساره جانب راست بجهد کار بر
بد نیست او باید که از آن منفعت تمام یابد با کسی از جائی برسد و بدیدار او خوشحال
شود و از رنج بیماری برهد و اگر رخساره جانب چپ بجهد خبری [illegible] با خبر شود و باکار [illegible]
کند که از آن پشیمان باشد در حسن بینی اگر بینی را تمام بجهد توانگر گردد و از غم و
محنت برهد و سفری پیش آید که از آن منفعت تمام یابد و اگر پره بینی سوی راست بجهد
با کسی جنگ کند و اگر پره بینی سوی چپ بجهد گریه کند و بار چند از آن خوشحال شود
و اگر سر بینی تمام بجهد [illegible] شود و محنت و بحث او باری کنند و اگر
سوراخ بینی جانب راست بجهد کامرانی و جاه یابد و اگر سوراخ بینی جانب چپ
بجهد چند روز بیمار شود باز صحت یابد در حسن دهن اگر تمام دهن بجهد [illegible]
باید با خبر خوب بخورد و اگر گوشه دهن جانب راست بجهد خبر خوش شنود
و خوشحال شود و اگر گوشه دهن جانب چپ بجهد مال یابد و [illegible] زیاده شود
در حسن لب اگر کسی را لب بالا بجهد دشمنان او مقهور شوند و [illegible] محبوب
بوسه دهد و اگر لب زیر بجهد مقصود حاصل شود در حسن زبان اگر کسی را زبان
بجهد با دشمنان جنگ و دعوا کند در حسن زنخ اگر کسی را زنخ بجهد با مرد
خوش طبع ملاقات کند و با کسی جنگ کند و طمع باید و خوش دل شود
در حسن کام اگر کام تمام بجهد نعمت و جاه یابد اگر کام بجانب راست بجهد
چند روز بیمار شود و اگر بجانب چپ بجهد مال حرام بدست او آید در حسن بناگوش اگر بنا[illegible]

محمد [illegible]

بجهد طعام خوب بخورد و در جستن گردن اگر چپ را غم گردن بجهد در خانه او سور شود
اگر گریبان بجانب راست بجهد رزق بیت الله و بهر جا باید و اگر گریبان بجانب
چپ بجهد در مال او نقصان شود محنت بیند و در جستن دوش بجانب راست
بجهد ملک یابد و جا گیرد و صاحب زمین شود و مرتبه او بلند شود
و اگر دوش جانب چپ بجهد با کسی جنگ افتد و غمگین شود و در جستن
کتف اگر کتف راست بجهد مهم شود و نعمت و جاه یابد اگر کتف چپ بجهد
اندکی غم خورد یار خوشحالی شود و مال یابد و بدان خوشحال شود باید و دستی ملتفت
شود و اگر بازوی چپ بجهد خبری کم کند و یار بیابد و بدان خوشحال شود و اگر هر دو بازو بجهد
با کسی نزاع و خصومت بیند اگر وی یا اهل خانه خود گفت و گو کند و در جستن ساعد اگر
ساعد راست بجهد بر خرابان او پاش باشد و اگر ساعد چپ بجهد بر دیگری
پادشاه گردد و مهتر شود در جستن کف دست چپ بجهد مقصود وی برسد اگر کف
راست بجهد عزت و جاه یابد در جستن هم انگشتهای دست راست بجهد اگر انگشت
هرچه مقصود او باشد بدان و بهر برسد و اگر انگشتهای دست چپ بجهد دشمنی بر
غالب بود دشنام دهد و اگر انگشت میانه چپ بجهد خوشحالی و شادی بیند و اگر
انگشت بنصر چپ بجهد از دوستی مراد او حاصل شود و با کاری کند که بدان بلا افتد و اگر
انگشت خنصر چپ بجهد خوشحال شود و مهمانی بخانه او آید و اگر انگشتهای راست بجهد
رنج عظیم بیند و اگر ناخنهای دست راست بجهد با کسی خصومت و جنگ کند
در جستن انگشتهای دست چپ اگر ناخنها بجهد خصومت و جنگ و غمگین شود

و اگر انگشت شهادت بجهد جنگ و فتنه بیند و اگر انگشت میانه بجهد غمگین گردد

و اگر انگشت بنصر بجهد نعیم از اسباب دزد و دست گیرد و اگر انگشت خنصر بجهد نعمت و درم

بسیار یابد اگر ناخنهای دست چپ بجهد از زخم و بلا ایمن گردد و خوشحالی روی دهد

در جستن انگشتهای پای راست اگر ابهام پای راست بجهد دل او از غم سفر خلاص یابد و غنایم

از سفر بیند و خرجی بدید و اگر انگشت شهادت بجهد با مهتری حاکم دلالت و اگر انگشت میانه بجهد

خبر مهمی یابد و اگر انگشت خنصر بجهد خوشحالی بیند و صحت از وجود گردد اگر تمام انگشتهای

در جستن انگشتهای پای چپ اگر

پای بجهد از روزگار ناهموار بیند آخر مراد دل

انگشت پای چپ بجهد او آفت و خشمت یابد و اگر انگشت شهادت بجهد کار او گشاده گردد و مردم او

را العزیز کنند اگر انگشت میانه بجهد خوشحالی و حضوری بیند و اگر انگشت بنصر بجهد

حرمت و جنگ بیند و اگر انگشت خنصر بجهد گاه و نا و نعمت بیند اگر تمام انگشت

در جستن نعل

پای چپ بجهد از رنج بیماری خلاص یابد و گشاد کار بر آید

راست اگر نعل راست بجهد زبان مال او رسد و اگر نعل چپ بجهد از بیماری و درد

نالان شود در جستن شانه اگر شانه راست بجهد چشم زخم یا ورسد اگر شانه چپ بجهد

شود ایمن یابد در جستن لب اگر لب راست بجهد رنج و دشواری بسیار کند

و اگر لب بالای راست بجهد روزی او کم شود و اگر لب بالای چپ بجهد بالیده گردد

در جستن پهلو اگر

پهلو جستن اگر میانه لب بجهد آن بسیاری بر و بدن کند

پهلوی جانب راست بجهد غمگین گردد و اگر جانب چپ بجهد از غم و بلا ایمن گردد

در جستن تن

در جنبیدن پی پا اگر جانب راست بجهد مال یابد و شادمان شود و اگر جانب

چپ بجهد نکوهیده بد بشنود و دو لهمند شود در جنبیدن میان انگشتان بجهد

از محنت و غم خلاص یابد و [illegible] بد بشنود [illegible] بخواهد که صاحب جمال باشد

در جنبیدن سینه اگر میان سینه بجهد عزیز [illegible] سفر برسد و اگر جانب راست بجهد رنج

بیند و محبوس شود و اگر جانب چپ بجهد کاری بکند که از آن عار دارد و پشیمان

شود در جنبیدن اگر پستان راست بجهد غمگین و اندوهگین شود [illegible] و اگر پستان چپ

بجهد [illegible] یابد و [illegible] و نعمت یابد در جنبیدن شکم اگر شکم

بجهد هر جا که باشد نیک است در جنبیدن ذکر اگر ذکر بجهد به مقصود برسد در جنبیدن

خصیه اگر خصیه بجهد فرزند شود و به دولت برسد در جنبیدن سرین اگر جانب راست

بجهد اندوهگین شود و اگر جانب چپ بجهد از رنج و محنت خلاص یابد در جنبیدن [illegible]

اگر کسی را [illegible] بجهد مال یابد و صاحب زر گردد در جنبیدن ران اگر جانب راست

بجهد نیکوئی [illegible] بدو رسد و اگر جانب چپ بجهد کسی از جای [illegible] شود

که بدان او خوشحال شود و اگر از ران جانب بیرون بجهد جامه و خلعت او را داده

شود و اگر از جانب بیرون [illegible] بجهد [illegible] بیند و اگر از ران جانب اندرون بجهد

از رنج و بلا نجات یابد و اگر از ران چپ جانب اندرون بجهد مال و جاه یابد

در جنبیدن زانو اگر زانو راست بجهد [illegible] و [illegible] شود و اگر زانو چپ بجهد [illegible]

او [illegible] و اگر سر زانو بجهد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

او بدی کند و اگر زیر ابروی چپ بجهد مال یابد و مهتر شود و اگر زیر ابروی راست بجهد دشمن بر

[illegible] کند و اگر زیر ابروی چپ بجهد مال یابد و مهتر شود و اگر زیر ابروی راست بجهد در گنج مهمانی

نشیند در جنبش ساق اگر ساق راست بجهد بر کسی تهمت بندند و اگر

آید و اگر ساق چپ بجهد دشمنان او مقهور شوند در جنبش لنگ اگر

لنگ راست بجهد نعمتی برد و جایگاه او برقرار ماند و زر و سیم بدست آید

و اگر لنگ چپ بجهد سال نیکو در جنبش پاشنه اگر جانب راست

بجهد خوشحال و خرمی شود و اگر جانب چپ بجهد با کسی خصومت پیدا کند

در جنبش کف پا اگر کف پای راست باشد غربت شود بخشش یابد

اگر کف پای چپ بجهد بر کسی ظلم و عتاب کند و اگر بر روی کف

بجهد بسفر رود و نعمت و دولت یابد در جنبش لب بالا اگر راست

بجهد همه کس او را مطیع و شاکر باشند با کسی جدال در پیش آید

او نیکو باید و اگر لب پای چپ بجهد بسفر رود و از عجب مال یابد

در جنبش کف پای جای راست بجهد بلند و خرم شود بنوازند اگر کف

پای چپ بجهد بسفر رود و سیم بسیار یابد در جنبش ناخنها ناخنهای پای

راست بجهد با کسی جنگ و نزاع افتد و اگر ناخن پای چپ بجهد [illegible]

یابد   علامه سفوران اگر گاو در [illegible] یکی از [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] ان [illegible] اگر [illegible]

السنی او

درست شود اگر ستوران بر آید و اول در شکم مانند پشه خیره لعل دو
باریک پاره در دهن کنند و سه درم درفح انلاد و اول دفع شود علاج
افتادن کرم در ستوران اگر استخوان سگی رنج گاو بسته ربا در گردن بسته
کرمی که در حیوان افتاده باشد برآید علاج بخشاکی دهن ستوران وطنی اگر ستوران
را دهن بخته شود باید که پاره ای کرم برده باشد و دهن ستور را شوید و بر دمستها
کند بخشاکی دهن نیکو شود. چون هنگام آن شود که دهن اسپ را دم بخته شود و استغفار بسیار
مصحف و هنی ستوران بوکنند از بخشاکی دهن ایمن باشند اگر سوره کهف
در گردن ستور بندند از بخشاکی دهن و طلیعه دفع شود بیرون آوردن سکر علاج آیت
اگر سکر از حفرات بیرون نشاید خاکستر اک درون او بند نماند لیدا
حفرات روکشته مسکر بسیار برآید اگر تخم بید انجیر با ده گاو حرزل
دهد بسیار رهد علاج کرم پالیک ستور چون ستور کرمی یابد بجای سرکشی چون
الدال الح باقیه برزنند و اگر خود بخورد بهمراه نای دهن شاقع شود اگر
گوشت ریو بیستی افتاده باشند در تمام النفطه را دوسکر مالند و در آفتاب
بگذارند بستی تمام بمیرد اگر ستور را سر و پی برفته باشد دلبره گندم با شیر
بدهد خوردن دهن نیکو شود علاج کبوتران اگر کبوتران را اشتها نباشد بیار رد
خشت انیه زرنش کنند نمک و بول آدمی بکیا کرده خنک کنند و در سفالی کنند

و در کبوترخانه بیلاد خوابت خورد از خوردن آن زکام همه برطرف شود و از
هم الله   اگر کبوتر سردی خورده باشد و باد در جای سرد بوده باشد زحمت شود
و مخمور باشد و ضعیف گردد و شکم روان شود و دانه نخورد پس بیمار را فلفل
دارچینی و فلفل گرد ... [illegible] ... آلو کرده یا کرده ... دانه علوفه کرده
بخوراند و دیگر دانه بدهند بهتر شود .   اگر ... [illegible] ... شده باشد و
حقنه نخواهد ... [illegible] ... با ماه ... انداخته و با بچه ... [illegible]
... بدهند و ... خشک ... با روغن گاو در آلو بیامیزد تا ...
روز علوفه کرده بدهند نیکو شود   ساختن حاجت ... بیمار ...
علاج ... خوب و ... یک ... جوزبوا نیم ... جام ... کرده در
... [illegible] ... اندر که در آن ... در آلو ... کرد ...
... [illegible] ... سوراخ که ... آورده کبوتر ...
... [illegible] ... در آلو ... بر آورده ... در آلو و ...
بالای ... بر ... بار ... بالای ... یک ... بالای ...
... [illegible] ... بالای ... یک ...
... بر ... خشک شود بعد از آن یک ... که ... آن
... آدم ... باشد ... خشک ... آتش ...
... شود

سرد شود

و دیگر راه پهلوی چاه بکند چاله در تنور مکنند بعد از آن بیاورد باجک در شیشه

و دران چاه اندازد و چون لطف چاه بر شود هیمه هر گور دران در اندازد

با بلدی آن بار باجک در نشسته اندازد تا چاه پر شود دیگر پوشش گل که

موافق دهن چاه باشد بر چاه از آب پوشند و از جانب راه پهلوی چاه

آتش کند چنان دارند تا آتش خوب در گرفت سر چاه را محکم کند که دود

نه برآید و تمام تا دیه هیمه سوخته دخل کند و هیچ کس از راه و درود

تا پاک آنجا نرود چون آتش سرد شود یکمرغ سیاه آورده در آنجا ذبح کند و

آن هیمه و چه را برآرند آن سبب چه ملک منخو چاله یک

سنج طوله مس آورده در بوته بگدازد و یک نیم از آن خاکستر چه دارد

اندازد ۱۴ خواهد شد و آن هیمه سوخته را نگاه دارد هر کس را ا

علت بادفرنگ باشد هر باره هر روز مقدار نخود نخورد تا هفته و در آن ایام

بیماری دفع کند   دیگر سیماب بیاورد ۴ ۴ ۱۰ ۲ : ۲ سفید

که حل او سفید باشد و تخم ۴ درمان کلک ماشه ۱۴ سفید کس

بوطه از نیم و بیل بر کنند و بیاورد ار زیر انزار آب کند حل للحم

شعب ۴ ۴ ۱۰ ۲ : ۲ مرکور را بکوبد و آب انزار بیندازد و در عرق

عرق سیر و چندان ۴ را زیر سرد نخود و باز بگدازد و بار در آب

مرکوری ذکر ایلدن حبون لسبه یکبار حبنی ایدر ازربر نقره منثور مجربدر

